

تبیین رابطه مطلوب حکومت و فرهنگ در جمهوری اسلامی ایران

محمدهادی همایون*

حامد فروزان**

چکیده

این مقاله به دنبال تبیین نقش و میزان رابطه حکومت و فرهنگ در جمهوری اسلامی ایران است؛ مسئله‌ای راهبردی که بر نوع، کیفیت و جهت سیاست‌گذاری کلان فرهنگی کشور تأثیر اساسی می‌گذارد. بدین منظور با استفاده از روش مطالعات کتابخانه‌ای و پس از تبیین رابطه سیاست و فرهنگ، با تشریح دیدگاه مقام معظم رهبری به عنوان بالاترین سیاست‌گذار کشور به حل مسئله رابطه حکومت و فرهنگ در جمهوری اسلامی ایران پرداخته و نقش و جایگاه شورای عالی انقلاب فرهنگی را در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران در جهت مذکور از دیدگاه مقام معظم رهبری مورد بررسی قرار می‌دهد؛ بدین صورت که با تعریف نقش مرکزی و ستاد فرماندهی برای شورای عالی انقلاب فرهنگی، سیاست‌گذاری، هدایت و مراقبت را از اهم وظایف حکومت در رابطه با فرهنگ برمی‌شمارد.

واژگان کلیدی

سیاست و فرهنگ، حکومت و فرهنگ، سیاست‌گذاری فرهنگی، مقام معظم رهبری، شورای عالی انقلاب فرهنگی

* استادیار دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق(ع) homayoon@isu.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق(ع)

hamed.faroozan@gmail.com

مقدمه

فرهنگ چه به منزله یک کل منسجم و چه به صورت پدیده‌ها و واقعیت‌های متعدد، متنوع و مستقل فرهنگی و درعین حال، مرتبط با یکدیگر اصیل‌ترین واقعیت اجتماعی است که تحت تأثیر واقعیت‌های دیگر شکل می‌گیرد و تحول می‌یابد. یکی از این واقعیت‌ها که فرهنگ را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد، قدرت سیاسی یا دولت است؛ هرچند عوامل چندی همچون رفاه مادی، عدالت اجتماعی، دین و مذهب، شرایط تاریخی و... در رشد و تعالی هر جامعه یا رکود و واپس ماندگی آن نقش دارند.

امروزه گذشته از حرکت طبیعی و خودجوش موجود در حیات فرهنگی بخش وسیعی از تلاش‌ها و فعالیت‌های فرهنگی بر اساس برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های حکومت و بازوی اجرایی آن «دولت» صورت می‌گیرد (وحید، ۱۳۸۲، ص ۱۵۲).

حکومت‌ها هم به لحاظ تبلیغ آرمان‌ها و هدف‌های ایدئولوژی رسمی و هم به لحاظ ضرورت دست یافتن به هدف‌ها و مقاصد سیاسی خویش و هم بنا به کارکردهای جدیدی که پیدا کرده‌اند و انتظاراتی که در دوران حاضر به وجود آورده‌اند، برنامه‌ریزی، اجرا، کنترل و نظارت بر فعالیت‌های فرهنگی را بر عهده می‌گیرند و در این جهت نقش و مسئولیتی آگاهانه می‌پذیرند و در مجموع، تأثیری چشمگیر ایجاد می‌کنند.

انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) اساساً انقلابی فرهنگی بوده است؛ زیرا جهت‌گیری اصلی آن تشکیل حکومت اسلامی و رسیدن به فرهنگ مطلوب اسلامی در جامعه در همه ارکان و اجزا بوده است. با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران، این رویکرد در طراحی نظام و سازمان‌های آن به‌ویژه سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی نمودار شده است، به‌گونه‌ای که منجر به تشکیل نهادهای جدیدی در این عرصه، بازتعریف رسالت‌ها، مأموریت‌ها و ساختار برخی سازمان‌های به‌ارث‌رسیده از قبل و حفظ برخی سازمان‌های دیگر شد.

عصر جهانی شدن که با شکل‌گیری فرهنگ جدید جهانی و درنوردیدن مرزهای فرهنگ بومی و ملی همراه است، چالش‌های متعددی را برای فرهنگ اسلامی ایران ایجاد کرده است. شاید پدیده تهاجم و ناتوی فرهنگی که در سال‌های اخیر به‌ویژه از زبان مسئولان نظام جمهوری اسلامی به‌کرات شنیده شده، گویای همین واقعیت است.

پس از گذشت سه دهه از انقلاب اسلامی، آسیب‌شناسی سازمان‌های فرهنگی کشور، نشان می‌دهد در حوزه سازمانی پراکندگی دستگاه‌های فرهنگی، موازی‌کاری، تداخل وظایف سازمانی، ابهام در روابط بین سازمانی، عدم تدقیق نقش و جایگاه حکومت در امر فرهنگ از جمله چالش‌های موجود است؛ شاید بتوان علت اصلی بروز این چالش‌ها را نبود دیدگاه مشخصی در زمینه نقش و جایگاه حکومت در فرهنگ دانست.

قابل توجه است که به اعتقاد بیشتر دانشمندان و متفکران، فرهنگ و هویت ملی با تشکیل سیستم دولت‌های ملی، نقش مهم‌تری در سیاست کلان کشور پیدا کرده است. تحولات ناخواسته در ارزش‌های فرهنگی و آداب و سنن ملی، به‌ویژه اگر ناشی از رواج فرهنگ بیگانه و خارج از کنترل برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران باشد، می‌تواند به‌نوعی گسستگی اجتماعی و سیاسی منجر شود.

اما سؤال مطرح در این زمینه این است که اساساً نقش حکومت در فرهنگ چیست؟ و چه تأثیری در شکل‌گیری ساختار فرهنگ و سازمان‌های فرهنگی و رشد و توسعه آن می‌تواند داشته باشد؟

سید مهدی الوانی در مقاله خود با عنوان «جایگاه فرهنگ در ساختار کلان کشور» معتقد است: در ساختار کلان کشور اداره امور فرهنگی جامعه بر اساس سازماندهی وظیفه‌ای است که مشکلات چندی از جمله مشکلات سیاست‌گذاری را ایجاد کرده و بر این عقیده است که شکل فعلی اداره امور فرهنگی توجیه چندانی برای استمرار در شرایط کنونی ندارد (الوانی، ۱۳۸۵، ص ۸).

عماد افروغ در مقاله‌ای با اشاره به اصول مختلف قانون اساسی در بعد فرهنگ می‌گوید: «هرچند اصول مربوط به حقوق ملت به‌گونه‌ای غیرمستقیم دلالت بر فرهنگ دارد، لکن می‌توانست نگاه قانون اساسی نسبت به فرهنگ صریح‌تر و گسترده‌تر باشد و علاوه بر قید اسلامی و قانونی حاکم بر بسیاری از اصول، یک روند نیز حاکی از هویت فرهنگی و وظایف دولت در قبال حراست از این هویت از یکسو و تصریح حیات فرهنگی و ایجاد امکانات فرهنگی عادلانه، از سوی دیگر باشد» (افروغ، ۱۳۷۰، ص ۵).

این تحقیق در پی آن است تا بر اساس دیدگاه امام خامنه‌ای، به‌عنوان بالاترین سیاست‌گذار کشور، به تبیین رابطه مطلوب حکومت و فرهنگ در جمهوری اسلامی ایران بپردازد و جایگاه بالاترین نهاد سیاست‌گذاری فرهنگی کشور، یعنی شورای عالی انقلاب فرهنگی را متناسب با آن بازخوانی و بازتعریف نماید.

۱. مفهوم سیاست

کلمه قدیمی و فرانسوی «پلیس»^۱ در قرن شانزدهم و برای اشاره کلی به «دولت»^۲ و سرانجام به «پالیسی»^۳ (سیاست‌گذاری)، وارد فرهنگ انگلیسی شد. در پایان قرن هیجدهم، این کلمه معنای مدرن و محدودتری پیدا کرد: «پلیس» (شهربانی) هر شهر کوچک توسط دو پاسبان اداره می‌شود.

زمانی که بریتانیایی‌های انگلیسی‌زبان، واژه «پالیسی» (سیاست‌گذاری) را به‌جای واژه «پلیس» ابداع نمودند، فرانسوی‌ها واژه «politique» را برای اشاره همزمان، هم به «سیاست»^۴ و هم به «سیاست‌گذاری»^۵، به کار بردند (به‌طور مشابه، کلمه «Politik» در آلمان مورد استفاده قرار گرفت)، ضمن اینکه در فرانسه، شکل مذکر آن «le politique»- اشاره به سیاست‌های رسمی شده دارد، درحالی‌که شکل مؤنث آن «la politique»- به علم سیاست و سیاست‌گذاری اشاره می‌کند. بسیار قابل توجه است که بدل اخیر فرانسوی «policy» به‌جای «policing» به ریشه یونان باستانی «police»، به معنای یک شهر مستقل، بازمی‌گردد (اشپینگلر، ۱۳۷۲، ص ۳۳).

در لغت فارسی سیاست به معنای پاس داشتنِ مُلک، حکم راندن بر رعیت، مردم‌داری، حکومت، ریاست، داوری، تدبیر، اصلاح امور خلق، اداره کردن کارهای مملکت و مراقبت امور خارجی و داخلی است (دهخدا، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲۲۵). معنای اصطلاحی سیاست، پیچیده و دشوار است؛ از این‌رو، تعاریف متعددی از آن به دست داده‌اند؛ از جمله گفته‌اند: سیاست یعنی هنر استفاده از امکانات، حکومت کردن بر انسان‌ها، مبارزه برای قدرت، توزیع آمرانه ارزش‌ها، علم قدرت، علم به زیر سلطه آوردن، علم به اطاعت واداشتن افراد جامعه، علم حکومت بر کشور، فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی. از این تعاریف متعدد می‌توان دریافت که برخی سیاست را

آن سان که باید باشد، تعریف می‌کنند، و برخی دیگر، آن سان که هست. البته، اختلاف موجود به این حقیقت برمی‌گردد که اصولاً سیاست همانند دیگر پدیده‌ها، دو چهره دارد. موریس دوورژه^۱، استاد علم سیاست دانشگاه پاریس، در این باره می‌گوید: سیاست همانند زائوس، خدای یونانیان باستان، دو چهره دارد: از یک سو، ابزار تسلط برخی از طبقات بر طبقات دیگر است، و از سوی دیگر، وسیله‌ای برای نیل به نوعی همگونی و نظم اجتماعی به منظور تأمین مصلحت عمومی است. بدین روی، برخی تعاریف چهره زیبایی و برخی دیگر، چهره‌ای زشت را از سیاست به تصویر می‌کشند؛ برای مثال، مک‌آیور^۲ می‌گوید: «سیاست... به ما می‌آموزد چه کسی می‌برد؟ چه می‌برد؟ کجا می‌برد؟ چگونه می‌برد؟ و چرا می‌برد؟» (آیور، ۱۳۴۹، ص ۲۶۴). امام خمینی (ره) هم سیاست را در دو عرصه نیکی‌ها و بدی‌ها به کار برده است؛ از جمله، «آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را ببرم، گفت: آقا، سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ و خلاصه پدرسوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید... گفتم از اول ما وارد این سیاست که شما می‌گویید، نبوده‌ایم» (امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۹).

نتیجه اینکه سیاست چون چاقو، یک ابزار است؛ آنچه آن را مفید یا مضر می‌کند، ایدئولوژی و فرهنگی است که آن را به کار می‌برد. فرهنگ اسلامی بر خلاف فرهنگ غربی، چون بر خدمت خلق تأکید دارد، سیاست را ابزاری برای خدمت می‌داند.

۱-۱. سیاست فرهنگی

سیاست فرهنگی از جمله مفاهیم تازه‌ای است که از حدود چهار دهه پیش، در کشورهای جهان به آن توجه شده است. نگاه به فرهنگ به عنوان یکی از زمینه‌های اصلی توسعه، و پی بردن به امکان مدیریت فرهنگی برای تغییر در عناصر فرهنگی و دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده، بستر مناسبی را برای شکل‌گیری مفهوم سیاست فرهنگی به وجود آورده است.

در نگاهی بسیار اجمالی و گذرا، می‌توان گفت که سیاست فرهنگی، نوعی توافق رسمی و اتفاق نظر مسئولان و متصدیان امور در تشخیص، تعیین، و تدوین مهم‌ترین

اصول و اولویت‌های لازم و ضروری در فعالیت‌های فرهنگی است. می‌توان گفت که واژه سیاست فرهنگی^۱ به‌طور عام بر ارزش‌ها و اصولی که موجودات اجتماعی را در مسائل فرهنگی هدایت و راهنمایی می‌کند، اطلاق می‌شود. پدیدآورنده و حافظ فرهنگ بشری مردم‌اند. اما این نقش اساسی گاهی می‌تواند به‌صورت حرکات نامنظم، ناهماهنگ و پراکنده و گاهی کاملاً منظم، منسجم، برنامه‌ریزی‌شده و هدایت‌یافته باشد.

به نظر می‌رسد در بیشتر تعاریف برجسته از فرهنگ، آن را در ارتباط با مردم تعریف می‌کنند. بدین ترتیب سیاست فرهنگی در ارتباط با مردم و حرکت جمعی آن‌ها نیز معنادار است. هرگاه مردم در تعامل جمعی فرهنگی از یکدیگر دور شدند، انسان نتوانسته از بنیه عقلانی جمعی خود در جهت رسیدن به کمال مطلوب بهره‌برداری حداکثری کند. در واقع، تعاملات جمعی مبتنی بر هدف، در عموم مردم و اجتماع که مرتبط با سیاست فرهنگی است، به قدری مهم است که حضرت امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید: «اگر انسان‌ها در کلمه مبارکه «الله» مجتمع شدند و همه بت‌ها را شکستند، به همه مقصدهای عالی می‌رسند... ما تجربه کرده‌ایم... که آن وقت که توجه به خدای تبارک و تعالی مجتمعاً نداشتیم، ولو یکی‌یکی هم داشتیم، نتوانستیم کاری انجام بدهیم...» (صحیفه امام، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۱۵۴). از طرف دیگر، با توجه به افزایش نقش نیروی اجتماعی فرهنگ در جهان امروز در مقایسه با گذشته ضرورت هماهنگی و همسویی صاحب‌نظران، کارشناسان و برنامه‌ریزان هر کشور با نیازهای فرهنگی جامعه نیز بیشتر احساس می‌شود. جامعه بالنده و رشدیافته جامعه‌ای است که بتواند نیازهای فرهنگی خویش را در رهگذر حیات و حرکت اجتماعی بازشناخته، از تظاهرات و تمایلات کاذب یا گذرا جدا کند و قدرت پاسخگویی به این نیازها و بهره‌گیری از آن‌ها را در جهت رشد و کمال معنوی و مادی دارا باشد. شرط لازم برای تحقق چنین مطلوبی آن است که در هر کشور زمامداران اصول‌گرا و واقع‌نگر بتوانند به‌منظور همراهی با جریان عظیم و عمیق و اصیل فرهنگ در جامعه، از دریای عظیم اراده و ایمان معنوی و الهی مردم حداکثر بهره را برده، به‌طور هماهنگ و همسو سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کرده، اهم محورهای لازم برای این حرکت را تشخیص داده است و تعیین کنند.

سیاست فرهنگی در این جهت و در این مسیر است که تدوین می‌شود. سیاست فرهنگی در حقیقت همان توافق رسمی و اتفاق نظر مسئولان و متصدیان امور در تشخیص، تدوین و تعیین مهم‌ترین اصول و اولویت‌های لازم‌الرعايه در حرکت فرهنگی است. سیاست فرهنگی را می‌توان اصول راهنمای کارگزاران فرهنگی و مجموعه علائم و نشانه‌هایی دانست که مسیر حرکت را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، نوعی دستورالعمل فرهنگی است که روشنگر حرکت است و مجموعه‌ای از اولویت‌ها، اصول و فروع یک حرکت فرهنگی را «رسمیت» می‌دهد.

«هرگاه در یک زمینه مشخص فرهنگی مداخله دولت مطرح شود، می‌توان از سیاست فرهنگی حرف زد، اعم از اینکه خوب یا بد باشد، و یا اینکه سنجیده یا عجولانه به شمار آید. بدیهی است در این زمینه حداقل یک سؤال قابل طرح است و آن منطقی بودن مداخله است. هوگ دو وارین^۹ از روشنفکران متمایل به مطالعات فرهنگی در فرانسه در کتاب فرهنگ دیگران این اندیشه را مطرح کرده است که فرهنگ نیازمند یک نظم تازه است و باید بر پایه اصل «مبادله در حالت تساوی»، و «اولویت دادن بیشتر به فرهنگ در مقایسه با اقتصاد» صورت گیرد تا به تعبیر او امکان «اوتویی» مورد نظر، یعنی «توسعه فرهنگی» فراهم شود» (محسنی، ۱۳۸۶، ص ۳۸۷).

از گذشته‌های دور، حکومت‌ها به‌لزوم در اختیار داشتن وضعیت فرهنگی مطلوب در جوامع تحت حاکمیت خویش و بروز رفتارهای اجتماعی خاص و متناسب با الگوهای مطلوب سیاسی و مذهبی موجود، از سوی افراد آن جوامع آگاه بوده‌اند. این بدان معناست که ملل مختلف، از گذشته، سیاست‌های فرهنگی ضمنی یا صریح داشته‌اند.

در واقع و به زبان ساده، سیاست‌های فرهنگی، مجموعه تصمیمات کلان و چارچوب‌های قانونی خاصی است که حکومت‌ها برای حفظ و استقرار اوضاع فرهنگی - اجتماعی مطلوب و مناسب در جامعه اتخاذ می‌کنند.

مطالعات و تحقیقات انجام‌شده راجع به کشورهای مختلف جهان حاکی از آن است که بسیاری از کشورها دارای سیاست فرهنگ صریح (مدون) یا نیمه‌صریح هستند،

درحالی‌که معدود کشورهایی هم هستند که دارای سیاست‌های فرهنگی کاملاً ضمنی (نانوشته) می‌باشند. البته گفتنی است سطح، ساختار، رویکرد و اهداف این سیاست‌ها (در کشورهای مختلف) دارای اشتراکات و افتراقات متعددی است (ملکی، روزنامه قدس، ۲۷ تیر ۱۳۸۸).

سیاست فرهنگی بعضی اوقات به صورت آشکار از طریق یک فرایند تعریف‌شده توسط یک سازمان متولی این امر تعیین می‌گردد؛ به‌عنوان نمونه، یک وزارت فرهنگی و یا یک سازمان هنری ممکن است سیاستی تصویب کند که دربردارنده اهداف و اصول عملی آن سازمان در مناطق مختلف باشد. اما با این‌همه، در اغلب موارد سیاست فرهنگی به‌طور رسمی تعریف نمی‌شود. بنابراین، می‌توان سیاست‌گذاری فرهنگی را اتخاذ سیاست‌هایی جامع و فراگیر دانست که موجب پویایی و نیز هماهنگی دستگاه‌ها، مؤسسات، نهادها، گروه‌ها و حتی اشخاص فرهنگی می‌گردد، تعریف نمود. سیاست‌گذاری فرهنگی با همه مسائل عمده و اصلی جامعه ارتباط پیدا می‌کند: طبقه‌بندی اقتصادی، روابط قومی، روابط بین‌المللی، فناوری، آموزش و پرورش و توسعه اجتماعی.

سیاست‌گذاری فرهنگی هم یک محصول و هم یک فرایند است؛ چارچوبی برای وضع قوانین و تصمیم‌سازی‌ها که توسط روابط اجتماعی و ارزش‌ها قابل درک است. سیاست‌گذاری فرهنگی، فی‌نفسه، مجموعه‌ای از قوانین یا توصیه‌ها نیست بلکه نگرشی نسبت به روابط پیچیده و ناپایدار است؛ شیوه‌ای برای اندیشیدن درباره مسائل، و مجموعه ابزاری برای تغییر سریع آینده است.

۲-۱. سیاست فرهنگی و مهندسی فرهنگی

سیاست فرهنگی در قالب مفاهیمی بسیار گوناگون مورد توجه برنامه‌ریزان بوده و از مباحث نوینی در رابطه با آنکه در طول دهه اخیر در کشورهای صنعتی مطرح گردیده است، مفهوم «مهندسی فرهنگی» است.

«مهندسی فرهنگ» به عبارت ساده در نظر گرفتن و تدبیر فرهنگ ملی به‌عنوان یک انتظام و منظومه منسجم است؛ به‌گونه‌ای که تمام اجزا و ارکان فرهنگ در تلازم منطقی

با یکدیگر، انتظار ما از یک مجموعه منظم و هدفمند را برآورده نماید و به اهداف متعالی جامعه رهنمون گردد. هنگامی که صحبت از انسجام می‌شود، عوامل پیرامونی مؤثر بر تحولات فرهنگی نیز باید مورد توجه قرار گیرند که ما آن را حوزه «مهندسی فرهنگی» می‌نامیم. به بیان دقیق‌تر، مهندسی فرهنگی عبارت از لحاظ کردن مؤلفه‌ها و دیدگاه‌های فرهنگی بر حوزه‌های پیرامونی فرهنگ است و در نتیجه، تفاوت مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی، به حوزه‌های مورد بحث آن دو مربوط می‌شود؛ اولی درون مجموعه فرهنگ ملی و دیگری پیرامون آن را در حوزه تدبیر و معماری خویش قرار داده است.

مهندسی فرهنگ تبیین‌کننده راهبردهای هدایت موضوعات اساسی و اصلاح وضعیت فرهنگی نهادهای ایجادکننده جامعه است؛ به همین سبب تفاوت دیگر آن با مهندسی فرهنگی به معیارهای اندازه‌گیری موفقیت آن‌ها بازمی‌گردد؛ چنان‌که نتایج اعمال مهندسی فرهنگ به‌شدت کیفی، و کمی‌ناشدنی است. مقام معظم رهبری نیز برای اینکه مهندسی فرهنگی کشور از چارچوب و نظم و انتظام خاصی در روند اجرایی برخوردار گردد و این حرکت مهم دچار تشتت و بی‌برنامگی نشده و نگاهی جامع‌نگر در اطراف آن ایجاد شود، خواستار مهندسی فرهنگ قبل از مهندسی فرهنگی شدند: «برای مهندسی فرهنگی کشور باید فرهنگ مهندسی‌شده‌ای که بر اساس آن می‌خواهد کشور مهندسی شود، معین گردد. بنابراین، جایگاهی که وظیفه مهندسی فرهنگی کشور را بر عهده دارد، باید نخست مهندسی فرهنگ انجام دهد... علاوه‌براین، غیر از سیاست‌گذاری به آن معنا (تعیین سیاست‌های پیشرو و مهندسی فرهنگی کشور)، کار دیگر شورا مهندسی فرهنگ کشور است» (امام خامنه‌ای، دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۱).

ایشان بحث مهندسی فرهنگ را نه تنها جزو تکالیف مهم شورای عالی انقلاب فرهنگی دانسته‌اند بلکه این مهم را جزو اولویت‌های شورا و نیز از ضروریات قلمداد نموده‌اند: «یکی از مهم‌ترین تکالیف ما در درجه اول مهندسی فرهنگ کشور است؛ یعنی مشخص کنیم که حرکت عظیم درونزا و صیوررت‌بخش و کیفیت‌بخشی که اسمش فرهنگ است و در درون انسان‌ها و جامعه به وجود می‌آید، چگونه باید باشد؟

مجموعه‌ای لازم است که این را تصویر کند و بعد مثل دست محافظی هوای این فرهنگ را داشته باشد» (امام خامنه‌ای، دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۳) و در همین ارتباط فرمودند: «مهندسی فرهنگ و مهندسی و مدیریت فرهنگی دارای اهمیت و ضرورت و امکان‌پذیری است» (امام خامنه‌ای، دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۲).

مهندسی فرهنگی از آنجاکه یک رشته کاربردی شمرده می‌شود، طیف گسترده‌ی پدیده‌های فرهنگی را در نظام فرهنگی خلاصه می‌کند؛ به‌طور خلاصه می‌توان این پدیده‌ها را مرکب از چهار بخش به این شرح دانست:

- پدیدآورندگان فرهنگی، یعنی: نویسندگان، هنرمندان، شاعران، کارگردانان و...؛
- مخاطبان، یعنی مخاطبان حرفه‌ای، مخاطبان معمولی، توده مردم، مصرف‌کنندگان کالاها و فرهنگی، و...؛
- تصمیم‌گیران، یعنی دولت و سازمان‌های دولتی، سازمان‌های مالی، بانک‌ها، مؤسسات بزرگ اقتصادی، تولیدکنندگان، و...؛
- واسطه‌ها، یعنی منتقدان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران و...؛

«پدیدآورندگان فرهنگی» در مرکز نظام فرهنگی قرار دارند؛ زیرا از طریق آنان است که آثار، اندیشه‌ها، مدها و... اشاعه می‌یابد. انرژی و روحیه نیز از آنان ناشی می‌شود. وقت، امکان و علاقه باید از سوی مخاطبان ارائه شود. تصمیم‌گیرندگان، پول، کار، و وسائل را عرضه می‌کنند و در نهایت، واسطه‌ها، نقد، تخیل، رؤیا و اندیشه را در حیطه فرهنگ به حرکت درمی‌آورند.

عوامل مهندسی فرهنگی اعم از آن‌ها که در بخش دولتی فعال هستند و یا در بخش خصوصی (به‌رغم اهمیتی که این بخش دارد، معمولاً کمتر از آنان صحبت می‌شود) در واحدهای مختلف تولید فرهنگی که در جامعه گسترده است، فعالیت دارند. در بحث از مهندسی فرهنگی دو جنبه‌ای که در طول سال‌های اخیر مورد بحث قرار گرفته است، عبارت‌اند از: تأسیسات فرهنگی و نیز واقعه‌های فرهنگی. در ردیف مهم‌ترین استراتژی‌هایی که مهندسان فرهنگی در طول دهه اخیر برای این رشته ذکر کرده‌اند، از میان بردن عدم تساوی‌های فرهنگی از جنبه بخش‌های مختلف فعالیت‌های

فرهنگی از نظر موضوعی، و نیز منطقه‌ای و جغرافیایی (شهر، روستا، مرکز شهر، شهرهای اقماری) است تا بتوان خدمات را به میزان متناسب برای نیازهای فرهنگی در سطوح مختلف عرضه کرد (محسنی، ۱۳۸۶، صص ۳۸۸-۳۸۹).

۳-۱. فرهنگ و قدرت

بحث از سیاست‌گذاری فرهنگی در خلأ اتفاق نمی‌افتد. مسائل مربوط به قدرت و حکومت قسمت اعظم سیاست‌گذاری‌های فرهنگی را تشکیل می‌دهند.

«بنت می‌گوید: مفهوم دولتی بودن بر آن دسته از فرایندهای قاعده‌مندی اجتماعی تأکید دارد که چندان در مقابل و علیه افراد نیست و از شیوه‌های خودبازاندیشانه اجراء، قابلیت‌های اخلاقی و جنبش‌های اجتماعی تشکیل شده است. در این قرائت، فرهنگ از طریق دولتی بودن قابل درک است؛ زیرا روابط فرهنگ و قدرت که نشان‌دهنده خصایص نمونه‌ای جوامع مدرن است، به بهترین شکل در پرتو جنبه‌هایی فهمیدنی می‌شود که در حال حاضر حوزه فرهنگ به‌طور روزافزونی به‌صورت دولتی سازمان یافته و برساخته می‌شود» (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۷۶۰).

به نظر بنت، فرهنگ در فناوری‌های فرهنگی که به زندگی اجتماعی و اعمال انسانی سازمان و شکل می‌دهند، گیرافتاده است و به‌مثابه بخشی از آن‌ها کار می‌کند. فناوری فرهنگی بخشی از دستگاه ساختارهای نهادی و سازمانی است که پیکربندی‌های خاصی از قدرت-دانش تولید می‌کند. فرهنگ تنها موضوع بازنمایی‌ها و آگاهی نیست بلکه موضوع اعمال نهادی و روندهای مدیریتی نیز قرار گرفته است. قلمروهایی از فرهنگ و دولتی بودن که بنت اغلب بدان‌ها ارجاع می‌دهد، آموزش و پرورش و موزه‌ها هستند (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۷۶۲).

۴-۱. نقش دولت در فرهنگ

هنگام بررسی تجربه سیاست‌گذاری فرهنگی کشورها در یک نگاه کلی دو شیوه عملکرد را می‌توان متمایز نمود: (۱) نظارت و حمایت و (۲) تصدیگری.

شیوه نخست که اکنون شیوه غالب است دوگونه مداخله دولتی و یا دو نوع دولت را پیش رو می‌گذارد: مداخله حداکثر و مداخله حداقل، دولت حداکثر و دولت حداقل. نمونه کلاسیک دولت حداکثر دولت فرانسه است و تجلی دولت حداقل را در دولت ایالات متحده آمریکا می‌توان یافت. در ایران سیر تحولات اجتماعی، فرهنگی و تجربه به‌دست‌آمده از کنش‌های دولتی در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ سبب تغییر اساسی در نگرش درباره نقش و جایگاه دولت در عرصه فرهنگ بوده است (وحید، ۱۳۸۲، ص ۱۵).

دولت دارای مهم‌ترین جایگاه در بین دیگر قدرت‌های جامعه است؛ زیرا عناصر نظم‌بخشی امور و تأمین امنیت و نظام اقتصادی در دست اوست؛ از این رو، می‌توان گفت که نقش دولت در عرصه اجتماع و به‌ویژه در عرصه فرهنگ با توجه به آنکه مفهوم فرهنگ دارای گستره‌ای به وسعت تمام نهادها و افراد جامعه است، دارای محدودیت است. با این حال، چنان‌که ذکر شد، نقش اصلی را ایفا می‌کند. این نقش بسته به رویکرد فرهنگی موجود در دستگاه‌های دولتی می‌تواند متفاوت باشد.

۱-۴-۱. دیدگاه مارکسیستی

در این دیدگاه فرهنگ به‌عنوان نهادی برخاسته از نهاد اقتصاد دانسته می‌شود. به عبارتی، فرهنگ را شکل‌هایی از ساختار برتر جامعه می‌پندارد.

چرا که از دیدگاه مارکسیستی، فرهنگ، محصول ایدئولوژی جامعه بوده که توسط طبقه حاکم تولید و منتشر می‌شود. لذا برای فهم فرهنگ، لازم است که فهم منافع طبقه حاکم و در نهایت روابط تولید و زیربنای اقتصادی آن جامعه را شناخت.

بنابراین، از آن‌جاکه «طبق نظر مارکس تولیدکنندگان کالا، تولیدکنندگان فرهنگ نیز هستند، فرهنگ به دست سرمایه‌داران بزرگی تولید می‌شود که در حوزه صنعتی، مالی و تجاری مسلط هستند. تنها آن دسته از فرآورده‌های فرهنگی جا می‌افتند و تداوم می‌یابند که با منافع و علایق آن طبقه هماهنگ باشند. بنابراین، فرهنگ تابع بازار است. فرهنگ خصلت تعیین‌کننده‌ای در نظام سرمایه‌داری مدرن ندارد بلکه به‌وسیله منافع و سلطه طبقه حاکم تعیین می‌شود؛ یعنی همواره خصلتی روبنایی دارد» (بشیریه، ۱۳۷۹، ص ۲۰).

نقش دولت در عرصه فرهنگی نقش تمام‌عیار و همه‌جانبه است؛ زیرا طبقه مسلط که به‌عنوان دولت محسوب می‌شود، تعیین‌کننده فرهنگ و تداوم بخشنده آن است. اما خصلت بازاری و صنعتی بودن فرهنگ با توجه به جنبه‌های معنوی فرهنگ از این دیدگاه دچار چالش می‌شود؛ زیرا که ایدئولوژی و فرهنگ در هر جامعه‌ای رو به نابودی می‌رود. از این دیدگاه با مرگ تولید فرهنگی آزاد مواجه می‌شویم؛ زیرا حرف نخست را بازار می‌زند و همه چیز در گروه بالاترین سود خواهد بود که در این مفهوم فرهنگ معنای ذاتی خود را از دست می‌دهد و مانند کالایی به حساب می‌آید.

اما در دیدگاه مارکسیستی-لنینیستی با توجه به آنکه اداره امور باید در هدایت و مسیر برنامه‌ریزان وفادار به ایدئولوژی مارکسیستی باشد، لذا تصمیم‌گیری در حوزه فرهنگ به‌صورت متمرکز بر عهده این هیأت از برنامه‌ریزان است؛ زیرا دولت به معنای اصلی کلمه در مارکسیسم مورد نکوهش است و شورای حکومتی مسئول برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری اجتماعی است.

۱-۴-۲. دیدگاه نئومارکسیستی

این دیدگاه که برآمده از مکتب فرانکفورت است، فرهنگ را به‌عنوان یکی از عوامل اصلی در کنترل اجتماعی و جلوگیری از دگرگونی اساسی می‌شناسند. آن‌ها جوهره سرمایه‌داری را در کنترل اجتماعی و عدم دگرگونی بنیادین می‌بینند و لذا اشکال و فرآورده‌های فرهنگی یکی از عوامل اصلی تضمین تداوم سلطه اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه هستند. در این دیدگاه زندگی فرهنگی افراد جامعه به‌شدت تحت تأثیر صنعت فرهنگی است که توسط سرمایه‌داری ایجاد شده است.

در دیدگاه نئومارکسیستی، مردم و استفاده‌کنندگان از فرهنگ همچون «توده‌ای بی‌تمییز و منفعل هستند و قدرت تشخیص ندارند» (بشیریه، ۱۳۷۹، ص ۲۶).

از این رو، در این دیدگاه نیز این طبقه مسلط جامعه است که هژمونی فرهنگی خود را جهت تسلط بر طبقات پایین و دستیابی به اجماع و وفاق عمومی از طریق کسب رضایت و ترغیب آن‌ها به پذیرش ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی می‌گستراند.

آنتونیو گرامشی،^{۱۰} به عنوان یک نئومارکسیست، با طرح اینکه فرهنگ توده‌ای، یک فرهنگ چند سلطه و فرهنگ مقاومت است، آن را در مقابل فرهنگ مسلط قرار داده و بیان می‌دارد که هژمونی فرهنگی طبقه مسلط که می‌توان آن را به عنوان دولت محسوب کرد- اگرچه دولت از دیدگاه مارکسیستی ابزاری در دست طبقه مسلط است- از این طریق به چالش کشیده می‌شود. در مجموع، باید گفت که دیدگاه نئومارکسیستی نقش دولت را در عرصه فرهنگ از این‌رو حائز اهمیت می‌داند که جهت کسب اجماع عمومی، برای پیروی طبقات پایین از طبقه مسلط برای دولت دارای نقش حیاتی است و کنترل اجتماعی از طریق کسب و ایجاد همین اجماع عمومی صورت می‌گیرد.

۱-۴-۳. دیدگاه ساختارگرایی - کارکردگرایی

این دیدگاه جامعه را یک نظام کنشی دارای چهار جزء و به عبارتی چهار نظام می‌داند؛ یکی از این نظام‌ها، نظام فرهنگی است که عبارت‌اند از: «ادغام و اجتماعی شدن افراد در جامعه، یعنی یکپارچگی کامل جامعه» (بیلینگتون، ۱۳۸۰، ص ۳۶).

در این دیدگاه فرهنگ به مثابه شیوه زندگی محسوب می‌شود. چنان‌که کنش‌های افراد و رفتارهای آنان در یک جامعه بر اساس فرهنگ آن جامعه شکل می‌گیرد و اگر فرهنگ جامعه‌ای شناخته شود، رفتارهای افراد آن جامعه قابل پیش‌بینی خواهد بود. تی اس الیوت^{۱۱} در تعریف فرهنگ می‌گوید: «فرهنگ شامل تمامی فعالیت‌ها و علائق مشخصه مردم است» (الیوت، ۱۳۷۵، ص ۳۱).

اما در این دیدگاه بر این امر تأکید دارند که هدف از این فعالیت‌ها و شیوه‌های زندگی رسیدن به کمال مطلوب است. اما برای رسیدن به این کمال مطلوب باید هماهنگی و کنترل کردن و تضمین اینکه نفوذ بهترین باید مسلط شود و همچنین باید تضمین‌کنندگان فرهنگی برای «اتفاق آرای ارزش‌ها» حفظ شود. نیاز به وجود دولت یا نخبه یا طبقه‌ای که این امر را بر عهده بگیرد، الزامی است: «بدون وجود نظم نمی‌تواند جامعه‌ای وجود داشته باشد و بدون جامعه تکامل انسانی امکان‌پذیر نیست» (بیلینگتون، ۱۳۸۰، ص ۴۰).

از این رو، در دیدگاه ساختارگرایی - کارکردگرایی نیاز به دولت یا ضامن حفظ فرهنگ بسیار حیاتی جلوه می‌دهد و نکته قابل ذکر آن است که در اینجا دولت وسیله حفظ فرهنگ، و نه تولیدکننده فرهنگ، است.

۱-۴-۴. دیدگاه محافظه کارانه

محافظه‌کاران میان فرهنگ اصیل و فرهنگ توده‌ای تمایز قائل هستند و علت پیدایش فرهنگ توده‌ای را وجود مردم‌سالاری (دموکراسی) بیان می‌کنند. به نظر آن‌ها «دموکراسی به واسطه یکسان‌سازی و تسطیح امتیازات اجتماعی نقش عمده‌ای در پیدایش جامعه توده‌ای داشته است. دموکراسی، ارزش‌ها و فرهنگ همه گروه‌ها و طبقات را هم‌سنگ می‌شمارد و در نهایت، به یکسان‌سازی افکار و توقعات عموم منجر می‌شود و استبداد فکر و سلیقه اکثریت تعدادی از مردم را می‌پذیرد» (بشیریه، ۱۳۷۹، ص ۶۶).

از دیدگاه محافظه‌کارانه، فرهنگ اصیل برآمده از پیوندهای جماعت سنتی بوده و ناشی از واقعیت‌های اجتماعی که «بازتاب تجربه واقعی مردم» است، می‌باشد و نقش دولت، رسانه‌ها و بازرگانان در آن بسیار پایین است. اما فرهنگ توده‌ای، «فرهنگ دستکاری‌شده» است که نتیجه گره خوردن با تجارت است. از این رو، دولت، بازرگانان و رسانه‌ها به‌عنوان تولیدکنندگان کالاها و ارزش‌های فرهنگی توده‌ای نقش اصلی را ایفا می‌کنند.

در این دیدگاه دولت برای اینکه اعمال کنترل بر جامعه داشته باشد، باید به ذوق و سلیقه فرهنگی آن‌ها توجه کند و لذا دولت نیز جذب فرهنگ توده‌ای می‌شود. ماتیو آرنولد^{۱۲} معتقد است که فرهنگ اصیل در دست اقلیت نخبه جامعه است که این اقلیت در جایی که مردم‌سالاری حرف اول را می‌زند، ناکام خواهد بود. دولت نیز در مردم‌سالاری وظیفه‌ای جز همراهی ندارد. اما گسترش مردم‌سالاری و افزایش آن در حوزه‌های فرهنگ و سیاست باعث شده است که «دولت نیرومند در خدمت فرهنگ» با نخبگانی که در خود دارد، نتواند کاری از پیش ببرد (بشیریه، ۱۳۷۹، ص ۵۰).

ناگفته پیداست که دیدگاه محافظه‌کارانه بر اهمیت حضور دولت قدرتمند در عرصه فرهنگ جهت جلوگیری از ابتذال و به هرج و مرج کشیده شدن فرهنگ تأکید فراوان دارد؛ چنان‌که معتقدند: «فرهنگ، نیازمند پشتوانه قدرت است که از گسترش عادت آشوبگرانه و خالی از فرهنگ جلوگیری کند» (بشیریه، ۱۳۷۹، ص ۵۰).

اگرچه گفته شده که دولت و صاحبان قدرت باید حامی فرهنگ اصیل باشند؛ اما این نیز بیان شد که آن‌ها برای تحکیم قدرت خود و کنترل توده‌ها، با ذوق و سلیقه‌های توده‌ها همراهی کرده و گاه حتی به آن‌ها دامن می‌زنند.

۱-۴-۵. دیدگاه پست‌مدرنیستی

در دیدگاه پست‌مدرنیستی همه روابط اجتماعی موجود در واقعیات اجتماعی انعکاس‌گفتمان همان عصر و زمان هستند. شیوه زندگی هر جامعه‌ای تحت تأثیر گفتمان آن دوره شکل می‌یابد. از نظر پست‌مدرن‌ها گفتمان‌ها همان فرهنگ هستند. «از دیدگاه پست‌مدرن‌ها رسانه‌ها و فرهنگ (به تعبیری گفتمان) صورت‌بخش و شکل‌دهنده همه اشکال روابط و کردارهای اجتماعی هستند؛ برداشت ما از خودمان، جهان، جامعه و «واقعیت» به‌طور کلی، محصول چارچوب‌های فرهنگی است» (بشیریه، ۱۳۷۹، صص ۹۳-۹۴).

در این دیدگاه رسانه‌های گروهی دارای نقش مؤثری در آفرینش تصویری از واقعیات یا به تعبیر ژان بودریار^{۱۳} «وانمایی و شبیه‌سازی» از واقعیات است و به عبارتی، «آنچه که ما درباره واقعیات می‌دانیم، همان است که در تصورات رسانه‌ای ساخته می‌شود» (بشیریه، ۱۳۷۹، ص ۹۷).

نظریه‌پردازان پست-مدرنیست اگرچه فرهنگ دوران پست-مدرنیسم را فرهنگ کالایی و مصرفی توصیف می‌کنند و آن‌ها را دارای ویژگی‌های خاص خود می‌دانند، ولی با این حال، این فرهنگ توده‌ای را همانند محافظه‌کاران فرهنگی منحط به حساب نمی‌آورند بلکه آن را در سطح هنر دوران پست-مدرنیسم بالا می‌آورند. دیدگاه پست-مدرنیسم، فرهنگ دوران مدرنیسم را فرهنگی وابسته به دولت سرمایه‌داری و بورژوازی تشریح می‌کند و آن را فرهنگی مسلط می‌داند که تنها به درد ارضای ذوق حاکم

می‌خورد. لذا فرهنگ پست- مدرنیستی، که فرهنگی مستقل و برخاسته از مردم بوده و دخالت قدرتی در آن دیده نمی‌شود، شکل نوینی پیدا کرده است.

با توجه به مطالب بیان‌شده، دولت در دیدگاه پست- مدرنیستی جایگاهی برای اعمال قدرت بر فرهنگ ندارد؛ اما اگر دولتی توانایی آن را داشته باشد که رسانه‌های گروهی را در انحصار خود درآورد و گفتمانی را در جامعه تبلیغ کند که با خواسته‌های دولتیان قرابت داشته باشد، آن‌گاه باید گفت که دولت نقش اساسی را ایفاء می‌کند. «اما در این‌باره باید به دیدگاه میشل فوکو نیز در مورد قدرت اشاره کرد که معتقد است قدرت چیزی فراتر از دولت و حکومت است و لذا قدرت در هر جایی می‌تواند حضور داشته باشد و در جایی دیگر می‌افزاید که «قدرت از طریق گفتمان عمل می‌کند و گفتمان‌ها همواره ریشه در قدرت دارند. قدرت مولد دانش است. هیچ رابطه قدرتی وجود ندارد، مگر آنکه با تشکیل حوزه‌ای از دانش همراه باشد و هیچ دانشی وجود ندارد، مگر آنکه در عین حال، متضمن و موجد روابط قدرت باشد» (بشیریه ۱۳۷۹، ص ۹۲).

از این‌رو، باید گفت که در دیدگاه پست- مدرن اگر قدرت حکومت توانایی آن را داشته باشد که گفتمان و فرهنگ عصر خود را تأمین کند، می‌تواند بر جامعه و دیگران حکومت کند. لذا نقش دولت در این دیدگاه، مانند نقشی است که یک رسانه گروهی می‌تواند ایفاء کند. این امر بستگی به توانایی و قدرت دولت در ایجاد ارزش‌ها، تصورات، نمادها و به تعبیری «وانمایی و شبیه‌سازی» از واقعیات دارد.

۲. رابطه حکومت و فرهنگ در جامعه اسلامی

۲-۱. اسلام؛ آیینی جامع

از دیدگاه الهی، برای زندگی اجتماعی انسان هدفی وجود دارد و آن این است که انسان‌ها در سایه زندگی اجتماعی رشد کنند و به هدف انسانی خودشان نزدیک‌تر شوند. «بر اساس بینش الهی و به‌خصوص بیاناتی که حضرت امام(ره) و علمای دیگر، در آستانه انقلاب و پس از انقلاب، به مردم ارائه کردند و ما را با معارف اسلامی بیشتر آشنا کردند، این مطلب برای جامعه ما روشن شده که هدف نهایی انسان «قرب به خدا»

است و این نهایت کمال انسانی است. زندگی اجتماعی وسیله‌ای است برای اینکه این هدف هرچه بیشتر و بهتر برای انسان فراهم بشود» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۴). پس هدف از زندگی اجتماعی تأمین مصالح «مادی و دنیوی» و «معنوی و اخروی» همه انسان‌هاست و چون این هدف تمامی انسان‌هاست، پس همه انسان‌ها در این زندگی حق دارند. فراهم کردن زمینه‌های امنیت، آسایش و تأمین رفاه و نیازمندی‌های مادی نیز مقدمه‌ای برای رسیدن به آن هدف نهایی است که تکامل انسان و تقرب به خدای متعال می‌باشد.

«انسان موجودی چندبُعدی است که دارای لایه‌ها و بعدهای گوناگون است و این مجموعه انسان را تشکیل می‌دهد. بنابراین، تکامل همه ابعاد تکامل حقیقی انسان را تشکیل می‌دهد، نه فقط تکامل مادی، تکامل صنعتی، تکامل اجتماعی و رفاه اقتصادی....»

حکومت اسلامی باید قانونی را به اجرا گذارد که همه ابعاد وجود انسان را فراگیرد و بتواند مصالح انسان را در همه ابعاد تأمین کند و این جز در سایه اسلام عملی نمی‌شود؛ برای اینکه چنین قانونی احتیاج به آگاهی کامل از همه جوانب وجود انسان دارد.

غیر از احاطه کامل بر همه ابعاد وجود انسان، نکته مهم‌تر برای قانون‌گذار این است که بتواند خود را از خواسته‌های شخصی و گروهی خالی سازد و مصالح جامعه را بر مصالح فرد، گروه یا جناحی که به آن وابسته است، مقدم بدارد و این کار هرکسی نیست؛ انسان بسیار وارسته‌ای می‌خواهد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، صص ۲۶۵-۲۶۷).

اسلام آیینی جامع است که همه ابعاد وجود انسان و همه شئون ظاهری و معنوی زندگی بشر را در نظر گرفته است. مانند مکاتب اخلاقی و فلسفی نیست که فقط چند عدد کتاب و چند نفر شاگرد تحویل جامعه داده باشد. در واقع اسلام، نظامی نوین و طرز تفکری جدید و تشکیلاتی تازه به وجود آورد. در عین مکتبی اخلاقی و تهذیبی بودن، نظامی اجتماعی و سیاسی است. اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و سرانجام مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند.»

۲-۲. بُعد فرهنگی، مهم‌ترین جنبه انسان و جامعه

«قرآن انسان‌ها را، علی‌رغم عوامل اختلاف‌انگیز و تمایزها و تفاوت‌های گوناگونی که بین آنها حکم فرماست، مجموعه‌ای همگرا و همگون و متشکل، و چون کاروانی منسجم و در حال حرکت به سوی مقصدی واحد، تلقی می‌کند؛ او را به یک سازماندهی فراگیر دعوت می‌کند و این حالت را کیفیت نخستین جامعه بشری و شکل مطلوب و معقول آینده بشر می‌داند» (عمید زنجانی، ۱۳۷۶، صص ۱۱۱-۱۱۲).

بر اساس مبانی اسلامی، بعد فرهنگی مهم‌ترین بعد جامعه انسانی محسوب می‌شود. در قرآن کریم، هدایت و رشد فرهنگی، هدف بعثت انبیاء بیان شده است:

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ^{۱۴}

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^{۱۵}
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^{۱۶}
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^{۱۷}

به همین دلیل است که مقام معظم رهبری علاوه بر تشبیه «فرهنگ» به «هوا»، دولت و حکومت را در زمینه هدایت فرهنگی مردم موظف می‌دانند.^{۱۸}

رابطه حکومت و فرهنگ از منظر اسلام

«هدایت جهان هستی با حکمت و قدرت لایزال خداوندی جزئی از مجموعه تعالیم توحیدی قرآن است و در این راستا هدایت انسان و رهبری وی به سوی سعادت مطلوبش در تمامی ابعاد و بخش‌های زندگی او توسط انبیاء که از طرف خداوند حکیم و علیم و قدیر برانگیخته می‌شوند، انجام می‌گیرد.»

امامت و رهبری انسان به دلیل پیچیدگی آفرینش انسان و مسائل مربوط به هدایت و سعادت او، جز از طریق گزینش الهی امکان پذیر نیست. این برگزیدگان الهی هستند که کاروان امت بشری را سازمان می دهند و به طور حکیمانه آن را به سوی سعادت حقیقی اش راهبری می کنند» (عمید زنجانی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲).

«حکم راندن و حاکمیت در جامعه بشری، حقی است الهی که از ربوبیت و هدایت خداوندی ناشی می گردد و جز او و کسانی که از جانب وی مجازند، حق حکومت و زمامداری مردم را ندارند. این مسئولیت خطیر را خداوند بر عهده انبیاء نهاده که از خصلت عصمت برخوردار می باشند. انتخاب مردم نیز وقتی از مشروعیت الهی برخوردار خواهد بود که در چارچوب همان صفات و شرایطی باشند که از پیش تعیین شده است» (عمید زنجانی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۹).

حکومت اسلامی به عنوان متصدی امور مردم از جمله امور فرهنگی، مشروعیت خود را از ولی فقیه که منصوب عام امام معصوم (ع) است، دریافت می کند. امام خمینی (ره) در همین زمینه می فرماید: «اگر با امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیرمشروع است. وقتی غیرمشروع شد، طاغوت است؛ اطاعت او اطاعت طاغوت است» (صحیفه امام، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۲۱). بنابراین، حکومت اسلامی به نمایندگی از ولی فقیه تصدی امور فرهنگی مردم را نیز بر عهده دارد. از جنبه دیگر، هدایت و رشد فکری و فرهنگی وظیفه ذاتی حکومت اسلامی است؛ حضرت علی (ع) هدایت و رشد فرهنگی را یکی از حقوق امت بر امام و رهبر جامعه می داند:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَمَا تَعْلَمُوا» (نهج البلاغه، خطبه ۳۴).

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در این عبارت چهار حق را برای امت برمی شمارد که بر عهده امام و رهبر جامعه اسلامی است:

۱. همواره خیرخواه شما باشم و بر اساس مصلحت شما گام بردارم؛

۲. در تأمین رفاه و آسایش زندگی مادی شما و توسعه اقتصادی و رشد بهره‌وری تلاش کنم؛
۳. امر آموزش شما آن چنان باشد که نادانی و بی‌علمی در میان شما باقی نماند؛
۴. فراهم آوردن زمینه رشد و تربیت به‌گونه‌ای که شایسته شماسست و آن چنان که خود بدانیم و آگاه به رشد خویش باشیم، به سر حد کمال علم و آگاهی برسید.

میزان دخالت حکومت در حوزه فرهنگ

«تعاون و مشارکت همگانی، خصلت تفکیک‌ناپذیر زندگی اجتماعی است؛ ولی قرآن با اضافه کردن دو عنصر «برّ» و «تقوا» آن را تکمیل و در حقیقت، بازسازی کرده است؛ «برّ» هر نوع کاری است که به‌نحوی برای فرد یا جامعه مفید است و «تقوا» آن حالتی است که انسان را به خدا نزدیک‌تر و رابطه انسان را با دیگران خالصانه و پاک می‌گرداند» (عمید زنجانی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲).

مسائل و فعالیت‌های فرهنگی، بارزترین قلمرو این اصل بازسازی شده است و بر اساس آن باید هر مسلمانی در هر نوع فعالیت فرهنگی که در قالب «برّ» و «تقوا» می‌گنجد، مشارکت و تعاون داشته باشد.

«همچنین، نقش هر مسلمان در تعیین سرنوشت جامعه‌اش و بازتابی که اعمال دیگران در سرنوشت او دارد و تعهدی که باید در پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی داشته باشد، ایجاب می‌کند که وی ناظر و مراقب همه اموری باشد که در اطراف او و در جامعه‌اش اتفاق می‌افتد.

این اصل را قرآن تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، جزئی از فرائض اجتماعی قرار داده و یکی از مبانی اندیشه سیاسی و ارکان حیات سیاسی مسلمانان تلقی کرده است» (عمید زنجانی، ۱۳۷۶، صص ۱۱۴-۱۱۵).

این اصل قرآنی موجب شده است که فعالیت‌های فرهنگی، جزئی جدانشدنی از مجموعه تلاش‌های زندگی اجتماعی هر مسلمان باشد و او را در تعیین سرنوشت جامعه شریک سازد.

بنابراین، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که فعالیت‌های فرهنگی باید از درون مردم و متن جامعه بجوشد و صورت گیرد و حکومت وظیفه‌ای مدیریتی و نظارتی، با بهره‌گیری از همه قابلیت‌ها و ظرفیت‌های موجود در جامعه و به تحرک واداشتن همه ابزارها دارد.

نقش حکومت در فرهنگ از منظر امام خامنه‌ای

مقام معظم رهبری به‌عنوان ولی فقیه زمان، حکومت را دارای مسئولیت در امور فرهنگی جامعه می‌دانند؛ ایشان در تاریخ ۲ شهریور ۸۷ خطاب به هیئت دولت می‌فرمایند: «مقوله فرهنگ، بسیار مقوله مهمی است؛ همان‌طور که بارها گفتیم، مثل هوایی است که انسان در آن تنفس می‌کند. همه -بزرگ، کوچک، بالا، پایین، قشرهای مختلف، مسئول، غیرمسئول- در فضا تنفس می‌کنند. این فضا را درست کنید، تا همه سالم تنفس کنند» (امام خامنه‌ای، دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۷).

ایشان در دیدار با اعضای هیئت دولت در شهریور سال ۸۲ نیز می‌فرمایند: «آیا ما به‌عنوان دولت اسلامی می‌توانیم هدایت فرهنگی جامعه خودمان را رها کنیم؟ قطعاً نه، جزو وظائف ماست. حالا مخالفین، معترضین حرفهایی می‌زنند، نقد می‌کنند، گاهی مسخره می‌کنند، گاهی اهانت می‌کنند، بکنند؛ ما که نمی‌توانیم تکلیف الهی را با این چیزها فراموش کنیم. ما وظیفه داریم مردم خودمان را هدایت بکنیم؛ هدایت. ریاست در جامعه اسلامی، ریاست مادی محض و صرف نیست؛ اداره امور زندگی مردم است، همراه با هدایت. تا آنجایی که می‌توانیم، باید راه هدایت مردم را باز کنیم و مردم را هدایت کنیم. خیلی از ابزارهای هدایت در اختیار دستگاه‌های حکومتی است؛ حالا یک نمونه‌اش صدا و سیماست و نمونه‌های فراوان دیگر هم دارد؛ یک نمونه وزارت ارشاد است، یک نمونه وزارت علوم است، یک نمونه وزارت آموزش و پرورش است؛ این‌ها همه دستگاه‌های خدماتی هدایتی است. ما از این‌ها چگونه استفاده می‌کنیم؟ باید در جهت حرکت کنیم که مردم متدین

بار بیایند، متدین عمل بکنند، به مبانی دینی معتقد بشوند، عملاً پایبند بشوند؛ جهت‌گیری ما در همه زمینه‌ها باید این باشد».

همچنین فرموده‌اند:

«نمی‌شود گفت دولت به ایمان مردم کاری ندارد؛ نه مدتی این فکر را ترویج کردند؛ اما این غلط است. دولت وظیفه دارد. چه‌طور وزارت بهداشت با داروفروش‌های مصنوعی ناصر خسرو مبارزه می‌کند. اما وزارت ارشاد با مخدرفروش‌های فرهنگی مبارزه نکند؟ با سم‌پراکنان فرهنگی مبارزه نکند؟ این وظیفه دولت است» (امام خامنه‌ای، دیدار با اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۸).

مدیریت فرهنگی

در بیانی از امام خامنه‌ای، فرهنگ و مدیریت فرهنگی به سه عرصه تقسیم شده است: «اول، در عرصه تصمیم‌های کلان کشور است؛ یعنی فرهنگ به‌عنوان جهت‌دهنده به تصمیمات کلان کشور - حتی تصمیم‌های اقتصادی، سیاسی، مدیریتی و یا در تولید- نقش دارد. وقتی ما می‌خواهیم ساختمان بسازیم و شهرسازی کنیم، در واقع با این کار داریم فرهنگی را ترویج می‌کنیم، یا تولید می‌کنیم، یا اشاعه می‌دهیم. وقتی تولید اقتصادی هم می‌کنیم، در واقع داریم از این طریق فرهنگی را تولید می‌کنیم، یا اشاعه می‌دهیم، یا اجرا می‌کنیم. اگر در سیاست خارجی مذاکره‌ای می‌کنیم و تصمیمی می‌گیریم، عیناً همین معنا وجود دارد. بنابراین، فرهنگ مثل روحی است که در کالبد همه فعالیت‌های گوناگون کلان‌کشوری حضور و جریان دارد. فرهنگی که باید در تولید، خدمات، ساختمان‌سازی، کشاورزی، صنعت، سیاست خارجی و تصمیمات امنیتی رعایت شود و حدود را معین و جهت را مشخص کند، چیست؟ این باید در اینجا معین شود» (امام خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۸۱).

«دوم، فرهنگ به‌عنوان شکل‌دهنده به ذهن و رفتار عمومی جامعه است. حرکت جامعه بر اساس فرهنگ آن جامعه است. اندیشیدن و تصمیم‌گیری

جامعه بر اساس فرهنگی است که بر ذهن آن‌ها حاکم است. دولت و دستگاه حکومت نمی‌تواند از این واقعیت به این اهمیت، خود را کنار نگه‌دارد. وقتی مردم در خانواده و ازدواج و کسب و لباس پوشیدن و حرف زدن و تعامل اجتماعی‌شان در واقع دارند با یک فرهنگ حرکت می‌کنند...، دولت و مجموعه حکومت نمی‌تواند خود را از این موضوع بر کنار بدارد و بگوید بالاخره فرهنگی وجود دارد و مردم به چیزی فکر می‌کنند؛ نه، ما مسئولیت داریم این فرهنگ را بشناسیم؛ اگر ناصواب است، آن را تصحیح کنیم؛ اگر ضعیف است، آن را تقویت کنیم؛ اگر در آن نفوذی هست...، دست نفوذی را قطع کنیم؛ بنابراین، فرهنگ به‌عنوان شکل‌دهنده به ذهن و رفتار عمومی جامعه هم یکی از میدان‌های اساسی است» (امام خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۸۱).

«عرصه سوم، فرهنگ به‌عنوان سیاست‌های کلان آموزشی و علمی دستگاه‌های موظف دولت است؛ یعنی آموزش و پرورش و آموزش عالی و بهداشت و درمان. دستگاه‌های موظف دولت بالاخره باید سیاست‌های کلان آموزشی و علمیشان را از مرکزی بگیرند؛ این مرکز، این شورا است. درست است که آموزش و پرورش خودش یک مجمع مشورتی دارد، ولی او کار دیگری می‌کند و نزدیک به اجراست؛ اما این دورتر از اجراست؛ کلان‌تر و وسیع‌تر نگاه می‌کند. وزارت علوم و بهداشت و درمان به‌شدت به این شورا احتیاج دارند» (امام خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۸۱).

ضرورت مدیریت فرهنگی

ایشان در بیانی به تشریح ضرورت مدیریت فرهنگی جامعه می‌پردازند: «مدیریت فرهنگی در جامعه، امری لازم و البته ممکن است. مدیریت فرهنگی، در مقابل هرج و مرج فرهنگی است؛ به معنای استبداد و به معنای تحمیل نیست، به معنای بد رایج در میان ما نیست، یعنی نباید حمل بر این معانی بشود» (امام خامنه‌ای، ۱۵ دی ۷۷).

تعریف مدیریت فرهنگی

مدیریت فرهنگی از منظر رهبر معظم انقلاب اسلامی، این‌گونه تعریف شده است: «مدیریت فرهنگی، یعنی این که دستگاه عاقله کشور -دستگاه مدیر و مدبره کشور- برای فرهنگ کشور، قراری بگذارد، ضابطه‌ای وضع بکند و خط‌کشی و قاعده و قانون‌گذاری بکند. معنایش این است. نباید این جور باشد که در امر فرهنگ یک کشور -برخلاف مسائل دیگر- هیچ‌گونه نظارتی، اشرافی، مدیریتی و تدبیری وجود نداشته باشد» (امام خامنه‌ای، ۱۵ دی ۷۷).

بیانات فوق علاوه بر تعریف حدود فرهنگ، به تبیین رابطه حکومت و فرهنگ نیز می‌پردازد. امری که نوع رابطه و میزان دخالت حکومت در فرهنگ را در جمهوری اسلامی ایران تشریح می‌کند.

مقام معظم رهبری نیز در سخنرانی خود در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی (در ۲۱ دی ۱۳۸۲) در این خصوص فرموده‌اند:

«نه می‌شود فرهنگ را در جامعه رها کرد که هرچه پیش آمد، پیش بیاید، نه می‌شود آن‌طور سختگیری‌های غلطی را که نه ممکن است نه مفید، الگو قرار داد» (امام خامنه‌ای، دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۲).

همچنین ایشان می‌فرمایند:

«آنچه در مقوله فرهنگ بر عهده حکومت است، عبارت است از نظارت هوشمندانه، متفکرانه، آگاهانه، مراقبت از هرزه‌روی نیروها و هرزه‌روی علف هرزه‌ها، هدایت جامعه به سمت درست، کمک به رشد و ترقی فرهنگی افراد جامعه.

ما نه معتقد به ولنگاری و رهاسازی هستیم، که به هرج و مرج خواهد انجامید، نه معتقد به سختگیری شدید؛ اما معتقد به نظارت، مدیریت، دقت در برنامه‌ریزی و شناخت درست از واقعیات هستیم» (امام خامنه‌ای، ۲۳ دی ۸۲).

رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از تبیین نوع و میزان رابطه حکومت و فرهنگ به ساختار سازمانی آن در مجموعه نظام جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد و ضمن تأکید

بر ایجاد تمرکز در تصمیم‌گیری‌های کلان فرهنگی کشور، شورای عالی انقلاب فرهنگی را به‌عنوان مرکز عالی تصمیم‌گیری فرهنگی و ستاد مرکزی مدیریت فرهنگی کشور تعریف کرده‌اند.

ضرورت تمرکز تصمیم‌گیری در مدیریت فرهنگی

اساساً وحدت مدیریت در حوزه فرهنگ که این تحقیق در پی تبیین الزامات آن است، به معنای تمرکز در تصمیم‌گیری‌های راهبردی در حوزه فرهنگ است که از تشتت تصمیم‌گیری‌های راهبردی حوزه فرهنگ جلوگیری می‌کند. موضوعی که رهبر معظم انقلاب اسلامی ضمن تأکید بر آن، به وظایف آن نیز اشاره می‌نماید:

«... در چنین وضعی، مدیریت فرهنگی لازم است. به تعبیری که من در آن نوشته آوردم، واقعاً یک ستاد مرکزی فرهنگی لازم است. باید کسانی بنشینند و فکر کنند... یک تمرکز مورد نظر است. یک مدیریت متمرکز و هدایت‌کننده لازم است. این مرکز باید نسبت به همه دستگاه‌های مسئول در زمینه‌های فرهنگی کشور، نقش هدایت‌کننده و تغذیه‌کننده داشته باشد. تفکرات صحیح و فکر درست، جریان‌ات فرهنگ صحیح را کمک و هدایت کند. آن کسانی را که واقعاً محتاج دستگیری و هدایت هستند، دستگیری و هدایت کند. آن جایی که دشمن برنامه‌ریزی کرده است، آن را بفهمد و علاج فرهنگی - نه علاج سیاسی و به‌طریق اولی نه علاج پلیسی - کند» (امام خامنه‌ای، ۲۰ آذر ۷۵).

«علی‌ای‌حال، آن چیزی که مورد نظر است، این است که مرکزی وجود داشته باشد که مسائل و مشکلات و معضلات فرهنگی جامعه را - اعم از آنچه که مربوط به دانشگاه و مدرسه و دستگاه‌های دولتی، فرهنگی، رسمی و علمی است و آنچه دایره وسیع‌تری دارد و مربوط به فرهنگ عمومی کشور است - نگاه کند؛ اولویت‌های فرهنگی را در مقاطع خاص پیدا کند» (امام خامنه‌ای، ۲۰ آذر ۷۵).

مرکز وحدت مدیریت در حوزه فرهنگ

امام خامنه‌ای، شورای عالی انقلاب فرهنگی را به‌عنوان تنها مرکز عالی تصمیم‌گیری‌های راهبردی حوزه فرهنگ و سیاست‌گذاری کلان فرهنگی کشور می‌دانند:

«مرکز مدیریت فرهنگی هم شورای عالی انقلاب فرهنگی است؛ یعنی عالی‌ترین مرکزش اینجاست؛ اگرچه بی‌شک وزارت ارشاد و وزارت‌های آموزشی، مثل وزارت آموزش عالی، وزارت بهداشت و وزارت آموزش و پرورش بخشی از این مدیریت فرهنگی را به‌نحوی در اختیار دارند - سازمان تبلیغات اسلامی هم همین‌طور - لیکن همه این‌ها اینجا جمع‌اند و اینجا مرکز سیاست‌گذاری است» (امام خامنه‌ای، ۱۵ دی ۷۷).

در همین راستا، مقام معظم رهبری در سال ۸۴ و در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، فرمودند:

«گفتیم اینجا «قرارگاه اصلی» است، عقبه شما هم دبیرخانه و ملحقات دبیرخانه است و شوراهای اقماری و شورای معین و کمیته‌های کارشناسی و جمع‌های دیگری که هستند؛ خطوط مقدم اجرایی شما هم وزارت آموزش و پرورش، وزارت آموزش عالی، وزارت ارشاد و دستگاه‌های مختلف هستند» (امام خامنه‌ای، ۱۳۸۴).

«یک متولی و یک مرکز می‌خواهد تا... با یک فکر کلان، با یک نگاه برتر و بالاتر از همه جریان‌های فرهنگی در داخل کشور، ببیند حقیقت فرهنگی و عنصر فرهنگی چگونه و با چه کیفیتی باید باشد؛ به کدام سمت باید برود و کجاهایش ایراد دارد؛ و از سوی دیگر، مراقبت کند که این کارها انجام بگیرد. این مرکز را ما تعریف کردیم: شورای عالی انقلاب فرهنگی» (امام خامنه‌ای، ۱۳۸۳).

جمع‌بندی

در مجموع، می‌توان گفت با توجه به بیانات امام خامنه‌ای و بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام، حکومت نقش کلیدی و مهمی در کنترل و هدایت فرهنگی و مدیریت

فرهنگ جامعه بر عهده دارد و ضروری است حکومت اسلامی و دولت جمهوری اسلامی ایران نسبت به این وظیفه خطیر خود حساسیت بیشتری نشان دهد. از دیگر سو رسیدن به نظارت هوشمندانه، متفکرانه، آگاهانه، مراقبت از هرزروی نیروها و هرزروی علف هرزه‌ها، هدایت جامعه به سمت درست، کمک به رشد و ترقی فرهنگی افراد جامعه که از جمله وظایف حکومت در رابطه فرهنگ می‌باشد نیازمند وحدت در جهت تصمیم‌گیری‌های کلان فرهنگی کشور است و این وحدت فرماندهی و تمرکز در تصمیم‌گیری‌های راهبردی حوزه فرهنگ در نظام جمهوری اسلامی ایران از وظایف ذاتی و مورد انتظار شورای عالی انقلاب فرهنگی است که امید است در مباحث بعدی با تفصیل بیشتری بدان پرداخته شود.

یادداشت‌ها

1. police
2. government
3. policy
4. politics
5. policymaking
6. Maurice Duverger
7. Mac Iver
8. cultural policy
9. H. de Varine
10. Antonio Gramsci
11. T. S. Eliot
12. Matthew Arnold
13. Jean Baudrillard

۱۴. همان‌گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد (بقره: ۱۵۱).

۱۵. ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم): قومت را از ظلمات به نور بیرون آر! (ابراهیم: ۵).

۱۶. خداوند بر مؤمنان منت نهاد [نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آن‌ها، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها بخواند، و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند (آل عمران: ۱۶۴).

۱۷. و کسی است که در میان جمعیت درس‌نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند! (جمعه: ۲).

۱۸. «فرهنگ مثل هواست که انسان وقتی که این هوا را استشاق کرد، با هوایی که استشاق کرده و با آن جانی که گرفته، می‌تواند دو قدم بردارد و جلو برود؛ بقیه کارها همه برخاسته از آن چیزی است که شما استشاق کرده‌اید. اگر چنانچه یک جایی، هوای مسمومی تزریق بشود، نتیجه‌ای که در اندام‌ها دیده خواهد شد، تابع آن مسمومیتی است که در این هواست. اگر فضا را با دود یا مخدری تخدیر کنند، وقتی شما آن را استشاق کردید، رفتار شما متناسب با آن چیزی خواهد شد که استشاق کرده‌اید؛ فرهنگ یک چنین حالتی دارد» (۴ شهریور ۸۶، دیدار اعضای هیئت دولت).

کتابنامه

- اشپینگر (۱۳۷۲)، فلسفه سیاست، ترجمه هدایت‌الله فروهر، تهران: بی‌نا.
- افروغ، عماد (۱۳۷۰)، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، تهران: مؤسسه فرهنگ و دانش.
- الوانی، سید مهدی (۱۳۸۵)، مدیریت عمومی، تهران: نشر نی.
- بارکر (۱۳۸۷)، مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد)، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- برگزیده آثار (در قلمرو نقد ادبی) (۱۳۷۵)، با مقدمه و تحقیق در شرح احوال و نقد و ارزیابی آثار تی. اس. الیوت، تهران: علمی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۸)، صهبا، نرم‌افزار مجموعه بیانات مقام معظم رهبری، تهران: مؤسسه جهادی.
- خمینی (ره)، امام روح‌الله (۱۳۷۸)، صحیفه امام خمینی (ره)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، واژه‌نامه دهخدا، تهران: انتشارات مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- روزاموند، بیلینگتون (۱۳۸۰)، فرهنگ و جامعه: جامعه‌شناسی فرهنگ، ترجمه فریبا عزبدفتری، تهران: قطره.